

مرگ پایان کبوتر نیست

مجموعه قصه‌ها و تصویرها

پرویز کلانتری



تهران ۱۳۸۸

فهرست برگه

سرشناسه : کلاتنری، پرویز، ۱۳۱۰ -
عنوان و نام پدیدآور : مرگ پایان کبوتر نیست / نوشته پرویز کلاتنری.
مشخصات نشر : تهران: کتابسرا، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : [۱۵۲ ص.].
شابک : 978-964-5506-17-7.
وضعیت فهرست نویسی : فیا.
موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۸ م ۴/۱۸۸۴ PIR
رده‌بندی دیویی : ۸۴۳/۶۲
شماره کتابخانه ملی : ۱۷۸۵۹۳۶

"مرگ پایان کبوتر نیست"

نویسنده و تصویرگر: پرویز کلاتنری

چاپ اول: ۱۳۸۸

صفحه‌آرایی: فریا محبی

طراحی جلد و گرافیک: آزاده عسگری

چاپخانه: آزاده

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

ISBN: 978-964-5506-17-7

ش.ا.ب.ک.: ۷-۱۷-۵۵۰۶-۹۶۴-۹۷۸



دفتر و نمایندگی شرکت کتابسرا

خیابان خالداسلامبولی (وزرا)، کوچه ششم، کوی دلفروز، شماره ۱۷، تهران

کد پستی: ۱۵۱۱۷۳۸۹۵۳، ساختمان کتابسرا

تلفن: ۸۸۷۱ ۶۱۰۴ - ۸۸۷۱ ۷۶۳۶ - ۸۸۷۱ ۲۴۷۹

فکس: ۸۸۷۱ ۷۸۱۹، صندوق پستی: ۷۳۳-۱۵۷۴۵

E-mail: KETABSARA@KETABSARA.ORG

فهرست مطالب

۷	پرویز کلانتری از زبان خودش
۱۱	داستان شاعرانه در پنج قطعه
۱۵	همسایه های جدید
۲۵	تعصب و اشتباه
۲۷	روزی روزگاری کارمندی...
۳۷	سخت و کوچک
۴۱	عکس یادگاری
۴۳	گدای کور
۴۵	محکوم به قتل
۴۷	نان و نمک
۵۱	کلثویاترا
۵۷	با اجازه آقای داستایوسکی
۶۳	شباهت به شون کانری
۶۷	طرحی برای فیلمنامه
۱۰۵	در حاشیه خبر نقاشی...
۱۱۳	مرگ پایان کبوتر نیست
۱۱۷	دسته کلید به جای مانده
۱۲۱	چنته
۱۲۳	کیف زنانه
۱۴۳	کارشناس نامی آثار پیکاسو

برای فرزندانم
ترانه و نگار

پرویز کلانتری از زبان خودش

سال‌ها پیش کودکی با قطعه ذغالی توی کوچه روی دیوار خانه‌شان نوشت: اگر می‌خواهی مرا بشناسی سر این خط را بگیر و بیا. او خط را پیچاند و پیچاند و رفت روی دیوار کناری و بعد روی دیوار همسایه رفت تا انتهای کوچه و خط را ادامه داد تا کوچه‌های بعدی. تا اینکه ناگهان متوجه شد در یک محله غریبه گم شده است. شروع کرد به گریه و زاری. چون گم شده بود. البته طبیعی بود که سر آن خط را دوباره بگیرد و برگردد سر جای اول. ولی از آن جا که خط‌ها را در هم پیچانده بود دیگر نمی‌توانست این کار را انجام دهد.

حالا ببینیم قضیه چه بوده است؟ اصلاً کسی قرار نبود این بچه را بشناسد که سر آن خط را بگیرد و آن را دنبال کند تا بداند این بچه کیست؟ در واقع معنای روانشناختی این کار چنین است که این بچه می‌خواست خودش خودش را بشناسد و در وادی خودشناسی بود که رفت و گم شد. و حالا سال‌ها گذشته است و من هم چنان او را می‌بینم که در حال خط کشیدن است تا خودش را پیدا کند.

در صبح روز شنبه نخستین روز هفته و نخستین روز نوروز سال ۱۳۱۰ هنگام طلوع آفتاب و در لحظه تحویل سال کودکی به دنیا آمد. همین که چشم گشود و سفره هفت سین را دید گفت: نوروزتان مبارک. از این رو نام پرویز بر او نهادند. در دو سالگی پیراهن سفید بلندی به تن داشت و از مادرش می خواست دکمه های رنگین گوناگون بر آن پیراهن بدوزد. کودکی با پیراهن عجیب و غریب، که سر تا پا پوشیده از دکمه های رنگی بود، در دو سالگی عشق خود را به رنگ ها نشان داد و در سه سالگی با خط خطی کردن در و دیوار همسایه ها به جکسن پولاک نشان داد که چگونه باید نقاشی انتزاعی ساخت البته جکسن پولاک هیچ گاه از همسایه ها کتک نخورد. امروز هم، در میان انبوه خاطرات پراکنده، هنوز او را می بینم که در هفت هشت سالگی با قطعه ذغالی روی دیوار می نویسد: اگر می خواهی مرا بشناسی سر این خط را بگیر و بیا.